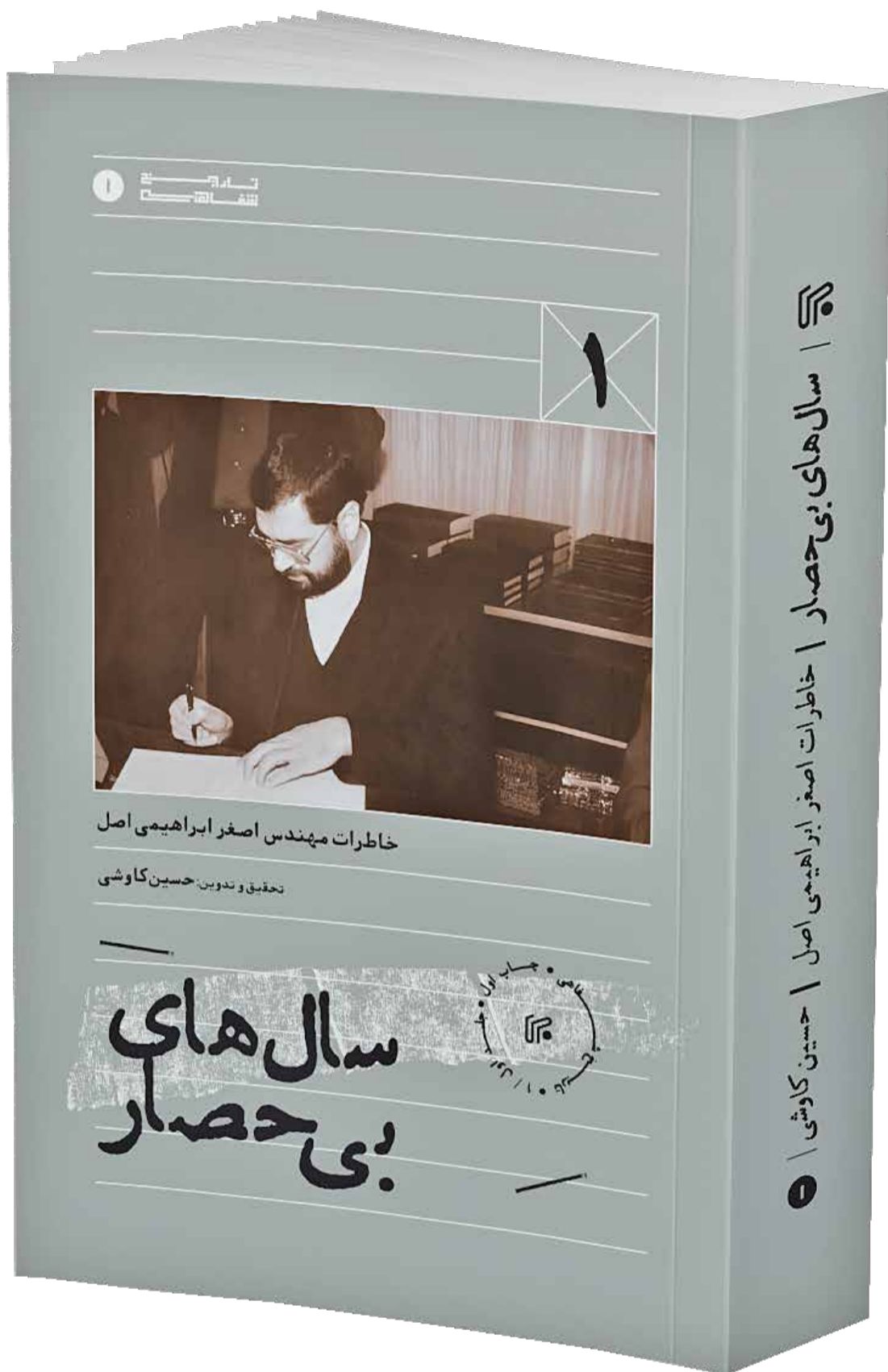




ماه مبارک رمضان بود که به آبادان رفتم و به اتفاق خانمم عازم سفر شدیم. ابتدا باید به لندن می‌رفتیم و از آنجا به لس‌آنجلس پرواز می‌کردیم. وقتی هواپیمای ما نزدیک لندن رسید، چون هوا بد بود نتوانستیم در لندن بنشینیم و ما را به فرانسه برگرداندند. در فرانسه به هتلی رفتیم، چون روزه بودیم، در هواپیما چیزی نخوردیم و به دلیل رعایت مسائل شرعی، در هتل هم نمی‌توانستیم هر غذایی را بخوریم.



خاطرات مهیندس اصغر ابراهیمی اصل

تحقیق و تدوین: حسین کاوشی

سال‌های
بی‌حصار

سال‌های بی‌حصار | خاطرات اصغر ابراهیمی اصل | حسین کاوشی

کتاب

بازگشت از آمریکا به ایران در آستانه پیروزی انقلاب

تحصیلات مقطع فوق لیسانس را در مدت یک سال به اتمام رساندم و تز دکترایم را با عنوان «باز یافت ثالثیه از مخازن نفت» شروع کردم. حدود یک سال و خرده‌ای به صورت خیلی فشرده و طاقت‌فرسا، روی این موضوع که موضوع بسیار مهمی در زمینه مطالعات علمی در مورد نفت است، کار کردم و آن را به نتیجه رساندم. زمانی که برای دفاع از رساله دکترایم آماده می‌شدم و فقط سه ماه تا زمان دفاع از ترم باقی مانده بود، برای اینکه انقلاب ایران در آستانه پیروزی قرار داشت، آقای هاشمی رفسنجانی از من درخواست کرد به ایران بازگردم. آخرین روزهای دی ۱۳۵۷ بود. شاه از ایران فرار کرده بود و انقلاب به پیروزی نزدیک‌تر می‌شد. در همین روزها بود که با منزل آقای کیاش گفت و تماس گرفتم. آن روز آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدرضا نعمت‌زاده، هاشم صباغیان و علی اکبر ناطق‌نوری در منزل آقای کیاش در آبادان جلسه ای داشتند. من از حضور آنها اطلاعی نداشتم. آقای کیاش کمی از اوضاع و احوال ایران گفت و بعد از من خواست که با هاشمی رفسنجانی صحبت کنم. پیش از این، کتاب امیرکبیر ایشان را خوانده بودم اما تا آن زمان هیچ وقت با ایشان صحبت نکرده بودم. وقتی آقای کیاش گوشی را به ایشان داد، آقای هاشمی تأکید کرد که هرچه زودتر به ایران برگردم، چون به وجودم احتیاج دارند. من گفتم برای دفاع از ترم باید حداقل سه ماه بمانم اما آقای هاشمی گفت: «نه، هر کاری دستت هست بگذار و به ایران برگرد.» سؤال کردم: «خودم تنها بیایم یا اینکه با خانواده بیایم؟» گفت: «با خانواده بیا.» پرسیدم: «وسایل را بیاورم؟» گفت: «نه، وسایلت را بگذار و خودت به همراه خانواده بیا، لازمست داریم.»

ماجرای گفت‌وگوی تلفنی با هاشمی رفسنجانی از آمریکا

آقای کیاش کمی از اوضاع و احوال ایران گفت و بعد از من خواست که با هاشمی رفسنجانی صحبت کنم. آقای هاشمی تأکید کرد که هرچه زودتر به ایران برگردم، چون به وجودم احتیاج دارند.

گزارش

تا امروز بررسی بخش‌هایی از کتاب سال‌های بی‌حصار، نوشته حسین کاوشی را که به بیان خاطرات اصغر ابراهیمی اصل اختصاص دارد، منتشر کردیم. ابراهیمی اصل در این کتاب زندگی خصوصی و تحصیلی خود را تا به اینجا روایت کرده و درباره نحوه ورود به دانشگاه صنعت نفت آبادان و انجام برخی فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی در زمان قبل از انقلاب نیز سخن گفته است. در این شماره، ابراهیمی اصل به چگونگی ورود به دانشگاه USC آمریکا پرداخته و اینکه به چه نحو فعالیت‌های تحصیلی و سیاسی خود را در آمریکا ادامه داده است.

دارم. این متن یک صفحه بود و آن را به هفده هجده دانشگاه اروپایی و آمریکایی ارسال کردم و تقریباً از همه آنها هم برای فوق لیسانس و هم برای دکتری پذیرش آمد. البته تعدادی از آنها برای دکتری و تعدادی برای فوق لیسانس پذیرش فرستاده بودند. بیشتر این دانشگاه‌ها در

نروم. گفت: «پس می‌خواهی چه کار کنی؟» گفتم: «سریع می‌روم امتحان اعزام به خارج می‌دهم. چون به زبان انگلیسی مسلط هستم، به احتمال زیاد قبول می‌شوم و از آن طرف هم از یکی از دانشگاه‌های خارجی پذیرش می‌گیرم.» یک متن انگلیسی نوشتم که هنوز کپی آن را

وقتی به آبادان برگشتم، به دیدن آقای کیاش رفتم و درباره تصمیم خودم با او صحبت کردم. از فضای آنجا گفتم و از وضعیتی که آنجا دیدم و سؤال‌هایی که برایم به وجود آمد مبنی بر اینکه برای چه من باید دو سال برای نظام شاهنشاهی خدمت کنم و به این نتیجه رسیدم که به سربازی

انگلیس بودند، اما درخواستم را به دو دانشگاه آمریکایی هم فرستاده بودم که از هر دو دانشگاه هم پذیرش گرفتم. امتحان اعزام به خارج را هم دادم و نمره قبولی گرفتم. امتحان اعزام به خارج، امتحان زبان بود که در تافل هم نمره‌ام بالای ۵۵۰ شد. تنها مشکلم این بود که پول نداشتم. آقای کیاش گفت کمک می‌کنم. پدرم هم گفت کمک می‌کنم. فرشی را برای مراسم ازدواج به ما داده بودند که آن را فروختم. مقداری هم طلا داشتم که آن را هم فروختم. مقداری هم آقای کیاش و مقداری هم پدرم قرض داد و بدین ترتیب

برای سفر به آمریکا آماده شدم. ماه مبارک رمضان بود که به آبادان رفتم و به اتفاق خانمم عازم سفر شدیم. ابتدا باید به لندن می‌رفتیم و از آنجا به لس‌آنجلس پرواز می‌کردیم. وقتی هواپیمای ما نزدیک لندن رسید، چون هوا بد بود نتوانستیم در لندن بنشینیم و ما را به فرانسه برگرداندند. در فرانسه به هتلی رفتیم، چون روزه بودیم، در هواپیما چیزی نخوردیم و به دلیل رعایت مسائل شرعی، در هتل هم نمی‌توانستیم هر غذایی را بخوریم. می‌خواستیم تخم‌مرغ آب‌پز سفارش دهیم اما در آن لحظه کسی در هتل انگلیسی بلد نبود و من هم که فرانسوی بلد نبودم. با

